

زمان کودکیم عجب دوران خوب، جالب و پر خاطره ای بود. خاطراتی شیرین و بیاد ماندنی. بیاد دارم آنروزها زندگی را فقط و فقط در تفریح دیده، از آموزش به عنوان امری تحمیلی و خسته کننده فراری بودم. گاهی چند با خانواده بصورت جمعی به گردش می رفتیم. عقب وانت فرش انداخته، پشت به راننده می نشستیم و از دیدن مناظری که از اطرافمان می گذشت و با سرعت به عقب می رفت بی نهایت لذت می بردیم.

هنوز از شهر خارج نشده بودیم که هرکدام از ما یک ساندویچ نون و پنیر و سبزی در دست داشتیم، ما هم کم لطفی نکرده، با اشتهای فراوان می خوردیم. بعضی اوقات ماشین داخل دست اندازهای جاده می رفت و ما همگی به هوا می پریده، هر کدام یک آسیب جزئی می دیدیم ولی همگی راضی و خوشحال بودیم. بعد از مدتی به پلیس راه می رسیدیم و پس از توقف کوتاه دوباره حرکت می کردیم.

ما نه دلیل متوقف کردن اتومبیل و نه دلیل اجازه حرکت دادن مجدد، هیچکدام را نمی دانستیم. البته اصراری هم نداشتیم که بدانیم. ما در تمام این مراحل غافل از راننده بودیم که با دقت فراوان، بدون اینکه لحظه ای از جاده چشم برداشته رانندگی می کرد و حساب جاده و پلیس راه و.. را داشت. چرا که تنها یک لحظه غفلت او قطعاً حادثه ای بزرگ و دلخراش به همراه داشت. ما آنروزها در عقب وانت اصلاً فکر نمی کردیم که شاید روزی از روزها راننده بشویم. اما شدیم، بله راننده شدیم.

اکنون که سال های سال از آن زمان گذشته است ما شاهدیم که همه راننده ایم و رانندگی می کنیم. سکان ماشین خانواده را به دست گرفته در جاده خطرناک و سرآشوب ایام با شتاب به سمت جلو حرکت می کنیم. عجیب تر اینکه ما راننده ها در اتومبیل پشت به جاده نشستیم و چون کودکان عقب وانت خوشحال و راضی فقط به عقب نگاه می کنیم و ساندویچ دستمان را می خوریم و بی خبر از حوادث و خطرهایی که در کمین داریم، دلخوش به اعمال خوب گذشته مان و به داشته هایمان که روزی از روزها آنها را انجام داده بودیم، نگاه کرده و لذت می بریم.

مثل اینکه این جاده را هرگز پلیس راهی نیست.

آینده برایمان نا مفهوم....

زمان حال را صبر کرده، می گذاریم تا گذشته شود

سپس با آن کلبه ای پوسیده و محقر ساخته و در آن زندگی می کنیم.

گویند عمر انسان را دو نیمه است. نیمه اول را به امید نیمه دوم (دوران جوانی که به امید درس، شغل، ازدواج، خرید منزل و... می گذرد) و نیمه دوم را در حسرت نیمه اول (جوانی کجایی که یادت بخیر)

حال آن که همین امروزی که در حال گذشتن است خود جزئی از عمر گران مایه ماست.

معبودا بصیرتی عنایت فرما تا از گذشته درس گرفته، در زمان حال تلاش نموده تا آینده ای روشن و مطمئن برای خودمان و همه ی سرنشینانی که ما ساکن دارشان هستیم، بسازیم،

بود نخواهند رستگار قطعاً غافلین آری